



معرفی مستند «سازمان» ماجرای هولناک از دل منافقین

در ترورهای این چند دهه نام فرقه رجوی و منافقین همیشه مطرح بوده و اگر کسی بخواهد با سازمان مجاهدین آشنا شود، نخستین پیشنهاد به او دیدن فیلم مستند ۸۰ دقیقه‌ای به نام «سازمان» است؛ مستندی که به زبان ساده این گروهک تروریستی را معرفی می‌کند و فعالیت‌های آن را در ۴ دهه پس از پیروزی انقلاب شرح می‌دهد. این مستند به بررسی بخشی از تاریخچه سازمان مجاهدین خلق، از تأسیس تا تغییر ایدئولوژی و ورود به فاز مسلحانه در سال ۱۳۶۰ می‌پردازد و جزئیات ترورهای مخوف آنها را در دهه ۳۶۰ مورد واکاوی قرار می‌دهد. افشای پشت پرده ارتباط ابوالحسن بنی‌صدر با منافقین، از جمله مباحث مهمی است که در این مستند مورد بررسی قرار می‌گیرد. مستند «سازمان» به تهیه‌کنندگی مهدی رضانی و کارگردانی محمدرضا هراتی در مؤسسه فرهنگی هنری مرکز اسناد انقلاب اسلامی تولید شده است.

ترور همواره یکی از سوژه‌های جذاب برای فیلمسازان و مخاطبان بوده است؛ فیلمسازان با پرداخت به این موضوعات رسالت خود را در مستندسازی سوژه‌های مهم پیش می‌برند و مخاطبان نیز با دیدن اینگونه از مستندها، از جزئیات حادثه‌های واقعی باخبر می‌شوند. البته این سوژه از چند جهت قابل پرداخت بوده است و مستندسازان کشورمان در چند مقطع مختلف به آن پرداخته‌اند. ترور شخصیت‌های برجسته انقلاب اسلامی توسط منافقین در سال‌های ابتدایی پیروزی جمهوری اسلامی و به‌ویژه دهه ۳۶۰ نخستین مقطعی بود که پای ترور را به جمهوری اسلامی باز کرد. در تاریخ انقلاب اسلامی، برهه دیگری نیز موضوع ترور مهم شده است؛ دستیابی کشورمان به انرژی هسته‌ای در دهه ۳۸۰ به قدری مهم بود که دستگاه‌های امنیتی آمریکا و اسرائیل متخصصان خود را برای ترور دانشمندان هسته‌ای ایرانی مأمور کردند.



روایت فرزند شهید اسکندری

ترور مادر در حیاط خانه

عشرت اسکندری بانوی ۲۶ ساله‌ای بود که به‌دلیل فعالیت‌های انقلابی‌اش از سوی منافقین نشانه گرفته شد و در نهایت در حیاط خانه‌اش و مقابل چشمان فرزندان به شهادت رسید. معصومه اسکندری، فرزند این شهیده درباره ترور مادرش اینگونه روایت می‌کند:



مادرم در سال ۱۳۶۱ در حالی که ۲۶ سال داشت و مادر ۴ کودک بود، به‌دست منافقین به شهادت رسید. او از لحاظ روحی یک زن پر نشاط و فعال

بود و فعالیت‌های اجتماعی زیادی در محله داشت؛ پدرم نیز پس از پیروزی انقلاب در جریان مبارزه با منافقین و مسائل سیاسی و اجتماعی، فعال بود؛ مادرم به‌واسطه اطلاعاتی که از پدرم کسب می‌کرد و مطالعاتی که خود داشت، بین مردم، اقوام و آشنایان در مورد منافقین روشننگری می‌کرد. پدرم در غائله کردستان، در کنار شهید چمران حضور پیدا کرد و از ناحیه دست راست مجروح شد. روز حادثه پس از اینکه از خواب بیدار شدم، برای وضو گرفتن کنار حوض حیاط خانه رفتم ولی ناگهان متوجه شدم که کسی یا کسانی به‌شدت در حیاط را می‌کوبند؛ بدون اینکه ببرسم کیست با ترس از جا پریدم و در را باز کردم؛ وقتی که در را باز کردم، آفر وارد حیاط شدند و فرد سمت چپی من را پرت کرد که روی زمین افتادم؛ آفر دیگر درست وسط حیاط با اسلحه در دست ایستادند؛ در این فاصله مادرم از آشپزخانه وارد حیاط شده بود؛ او با دیدن آنها شروع به شعار دادن کرد؛ با سر دادن نخستین شعار «مرگ بر منافق»، اولین گلوله به سمت مادرم شلیک شد. این صحنه را شاید بیش از هزار بار برای خود مرور کرده‌ام؛ لرزش، ترس و التماس در چهره مادرم نبود و لحظه‌ای به زمین افتاد که دیگر جانی در بدن نداشت؛ آن آفر وارد خانه شدند و در آشپزخانه پسر عمه و زن دایی‌ام را نیز به رگبار بستند؛ اتاق خواب برادرهایم را به گلوله بستند، ولی کسی مورد اصابت قرار نگرفت؛ آنها زمان خروج به پهلوی راست خواهرم که روی جنازه مادرم گریه می‌کرد شلیک کردند؛ همسایه‌ها با صدای گلوله‌ها جلوی در منزل مان جمع شده بودند که زمان خروج می‌خواستند به آنها نیز شلیک کنند، ولی اسلحه آنها گیر کرده بود و موفق نشدند و در نهایت با موتور فرار کردند. زمانی که منافقین از خانه خارج شدند، به‌شدت ترسیده بودم و زبانم بند آمده بود؛ با ترس بالای سر مادرم رفتم و صورت غرق در خون او را دیدم؛ حدود یک‌ساعتی که گذشت، پدرم از در منزل وارد شد. خدا را شکر می‌کنم که مادرم به آرزوی رسید.

برگزاری دادگاه رسیدگی به جنایات منافقین؛ اقدامی در مسیر عدالت

روایت خانواده‌های شهدای ترور از جنایات‌های فرقه نفاق



آرش سلیمی‌فر
ایران به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین قربانیان ترور بسم از ابتدای شروع انقلاب اسلامی با پدیده مذموم ترور و ترور بسم روبرو بوده و تعداد زیادی از مردم و مسئولان طراز اول خود را در این زمینه از دست داده است. از سوی دیگر خانواده قربانیان ترور هم صدمات و آسیب‌های جدی‌ای را بعد از شهادت عضو خانواده خود دیده‌اند و در زندگی دچار فراز و نشیب‌های سختی شده‌اند. همه این موارد را که در کنار هم قرار می‌دهیم، لزوم حمایت و توجه بیشتر به این خانواده‌ها پیش از پیش لازم و ضروری جلوه می‌کند و زنده نگه داشتن یاد و خاطره این شهدا را بر دوش یکایک ما قرار می‌دهد.

برادرم از آمریکا خودش را به جبهه رساند

کارهای شخصی خود را در آمریکا سر و سامان نداده بود. حدود یک هفته مانده به ماه مبارک رمضان سال ۱۳۶۰ مراسم عقدش برگزار و قرار شد در عید فطر از دواج کنده؛ هم‌زمان انتخابات ریاست جمهوری در حال برگزاری بود؛ برادرم روز جمعه توسط منافقین ترور شد و در روز ۲۱ ماه مبارک رمضان به شهادت رسید. بعد از شهادت برادرم، پشت پدرم شکست و همه ما بسیار آسیب دیدیم.

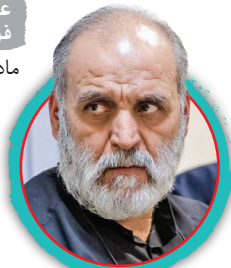
هرمز کرمی
برادر شهید کیومرث کرمی
برادرم اوایل انقلاب در رشته برق در آمریکا مشغول به تحصیل بود و در آنجا هم فعالیت سیاسی داشت. او در آمریکا در عرصه مخالفت با منافقین اقدام‌هایی انجام می‌داد که پیامدهایی را برای او به‌دنبال داشت؛ برادرم پس از آغاز جنگ تحمیلی و نیمه‌رها کردن تحصیلاتش، برای دفاع از کشور به ایران برگشت و در جبهه مشغول فعالیت شد. کیومرث به‌دلیل عجله داشتن برای حضور در ایران و در جبهه جنگ، حتی



مادرم در جمع نمازگزاران پر کشید

شهادت مادرم مطلع شدم. این گروهک تروریستی باید به سزای اعمال جنایتکارانه خود برسد. در سال‌های قبل، بعد از هر ترور، عامل ترور مجازات می‌شد ولی منافقین مورد محاکمه قرار نمی‌گرفتند. در موضوع جنایات‌های منافقین، شهادت یک یا چند نفر و داغدار شدن یک خانواده مطرح نیست؛ وقتی کسی جرأت می‌کند خونی را به ناحق بریزد، گویی که خون همه انسان‌ها را ریخته است.

علی اکبر احرامیان
فرزند شهیده عصمت هوشیاری
مادر من در سال ۱۳۶۱ در ماه مبارک رمضان، روز رحلت حضرت خدیجه (س) در جمع نمازگزاران و در پی عملیات تروریستی منافقین به شهادت رسید. او در زمان شهادت ۴۲ سال داشت. در آن زمان من به‌عنوان نیروی فرهنگی در مناطق پشت جبهه کردستان فعالیت می‌کردم؛ خبر شهادت مادرم به من اعلام نشد. وقتی به منزل رسیدم و پارچه‌های مشکی نصب‌شده را دیدم، از



پدرم یک کاسب انقلابی بود و بس

و سؤال‌هایی درباره فرزند او پرسیدند. با اینکه پدرم لحظه آخر متوجه هویت و نیت آنها شد، اما نتوانست کاری کند. آنها بعد از ترور پدرم با موتور بلافاصله فرار کردند. عاملان ترور پدرم بعد از مدتی دستگیر شدند؛ من و خانواده‌ام برای دیدن آنها به زندان اوین رفتم؛ آنان در پاسخ به پرسش‌هایم مادرباره علت ترور پدرم، گفتند که دستور این اقدام را از خارج از کشور دریافت کرده بودند. منافقین باید به سزای اعمال خود برسند.

زهرا آقاراضی
فرزند شهید جعفر آقاراضی
پدر من یک مغازه‌دار ساده و فردی حامی انقلاب بود که در سال ۱۳۶۳ به‌دست منافقین به شهادت رسید. منافقین دفعه سوم که برای ترورش اقدام کردند، پدرم را به شهادت رساندند؛ آنها یک‌بار مغازه پدرم را آتش زدند و یک‌بار هم به او تیراندازی کردند که دست پدرم آسیب دید و مدتی در بیمارستان به‌دلیل همین جراحی بستی شد. منافقین دفعه سوم با ورود به مغازه پدرم سر صحبت را با او باز کردند



ما ضربه‌های زیادی از این وقایع خورده‌ایم

پدرم بود. او بر اثر خونریزی شدید به‌محض رسیدن به بیمارستان به شهادت رسید. من در آن زمان ۱۰ ساله بودم. این واقعه بر زندگی ما تأثیرهای سوء زیادی داشت و به ما از جهات روحی آسیب فراوانی زد؛ خانواده‌های شهدای ترور این موضوع را تأیید می‌کنند؛ ما خیلی ضربه‌ها از این وقایع خورده‌ایم. با از دست رفتن بزرگ خانواده، فرزندان آسیب می‌بینند و با گذشت سال‌ها از آن واقعه، این اتفاق برای ما دردناک است.

معصومه شیرین اصفهانی
فرزند شهید محمد شیرین اصفهانی
پدرم کارمند وزارت دفاع بود؛ او فعالیت‌های سیاسی داشت و از بزرگان هیئت و مسجد محل بود. در اوایل انقلاب به پدرم اطلاع داده شد یکی از گروهک‌ها حمله کرده‌اند و باید برای مقابله با آنها به خیابان دادگستری تهران بروید؛ در درگیری‌ای که در آن خیابان رخ داد، پدرم بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسید. منافقین برای ترور پدرم از قبل برنامه‌ریزی کرده بودند و هدف ایجاد آن درگیری در واقع

